



بسیار است زنده بی جان کرد
 کشته را زنده باز توان کرد
 شرط عقلست غیر ترا نداز
 که چو وقت از کمان نیاید باز
 کلی که با جهل در افتد باید که توقع غرت ندارد اگر حاصل بار با
 آوری بر حکم غالب ای بر عینت که سنگ که بر هر کس شکست
 نه چنگ که فرود خویش
 عندی بی غایت هم خویش
 که خود متدی از او باس بجایند تا دلیل خویش باز دارد در هم شود
 طاس سنگ کوهی که گاه درین شکست
 وقت نیز باید و در که نشود
 هر چند که در او باسش می نیند شکسته مدار که او از بر ربط با
 طود و
 علیه دل بر میاید و عزیز بوی
 بنده آواز نادان که در آن با وقت
 که دان ترا از شری پنداشت
 نمی دانند که آهنگ مجازی
 فر و ما ند زین یک عاری طود و
 مشک است که بیوی
 ترا یک عطار بگوید
 که ایا چو طبله عطار است
 خاموش منم غا نادان چون طبل غازی بندد آواز میمانی
 طود و
 آن گشته باشد
 آن گشته باشد

بسیار است زنده بی جان کرد
 کشته را زنده باز توان کرد
 شرط عقلست غیر ترا نداز
 که چو وقت از کمان نیاید باز
 کلی که با جهل در افتد باید که توقع غرت ندارد اگر حاصل بار با
 آوری بر حکم غالب ای بر عینت که سنگ که بر هر کس شکست
 نه چنگ که فرود خویش
 عندی بی غایت هم خویش
 که خود متدی از او باس بجایند تا دلیل خویش باز دارد در هم شود
 طاس سنگ کوهی که گاه درین شکست
 وقت نیز باید و در که نشود
 هر چند که در او باسش می نیند شکسته مدار که او از بر ربط با
 طود و
 علیه دل بر میاید و عزیز بوی
 بنده آواز نادان که در آن با وقت
 که دان ترا از شری پنداشت
 نمی دانند که آهنگ مجازی
 فر و ما ند زین یک عاری طود و
 مشک است که بیوی
 ترا یک عطار بگوید
 که ایا چو طبله عطار است
 خاموش منم غا نادان چون طبل غازی بندد آواز میمانی
 طود و
 آن گشته باشد
 آن گشته باشد

بسیار است زنده بی جان کرد
 کشته را زنده باز توان کرد
 شرط عقلست غیر ترا نداز
 که چو وقت از کمان نیاید باز
 کلی که با جهل در افتد باید که توقع غرت ندارد اگر حاصل بار با
 آوری بر حکم غالب ای بر عینت که سنگ که بر هر کس شکست
 نه چنگ که فرود خویش
 عندی بی غایت هم خویش
 که خود متدی از او باس بجایند تا دلیل خویش باز دارد در هم شود
 طاس سنگ کوهی که گاه درین شکست
 وقت نیز باید و در که نشود
 هر چند که در او باسش می نیند شکسته مدار که او از بر ربط با
 طود و
 علیه دل بر میاید و عزیز بوی
 بنده آواز نادان که در آن با وقت
 که دان ترا از شری پنداشت
 نمی دانند که آهنگ مجازی
 فر و ما ند زین یک عاری طود و
 مشک است که بیوی
 ترا یک عطار بگوید
 که ایا چو طبله عطار است
 خاموش منم غا نادان چون طبل غازی بندد آواز میمانی
 طود و
 آن گشته باشد
 آن گشته باشد